نسیم بهارے

بسم الله الرحمن الرحیم

****

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و اله الطاهرین

امابعد چون دراین اوان سعادت اقتران که مذاکره رف

ایوان وطبع دیوان امام الحکماء حکیم نزاری درمیان است سؤالي راجع

باحوال حکیم از حضرت حجة الاسلام اقای حاج شیخ محمد حسین

مجتهد دامت برکاته شده بود ایشان شرحی در مقام تنزیه حکیم نوشته

بودند شایسته دیدم که مطالبی چند بران علاوه نمایم تا انکه جزو

رسائل تاریخی بشمار آید لهذا انجام مرام را در طی این مقاله داد

به **نسیم بهارے** دراحوال حکیم نزاري موسوم ساخته

وچون این شخص از حکماءِ اسلام است امید است جزو خدمات

بمذهب مقدس اسلام محسوب اید مرتضی ابن محمدباقر

حكيم نزاري البيرجندی

هو العلامة الشهير والحبر النحرير ملك الحكماء امام العرفاء الحكيم الالهي الرباني والعارف الكامل الصمداني ابو المحامد حكيم نزاري البيرجندي الباغرانی قدس سره جنابش ازمشاهير حكماء اسلام وعرفاءعظام وبزرگان قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) است ذکر جمیلش درغالب کتب تواریخ مسطور وبلطافت طبع وعلو مرتبت مذکوراست مصنفاتش همچون باد صبا درهمه جاجاري وكلمات حكمت آیاتش درهر شهر وديار ساری بوده

له مِنْ بَدِيعْ الْقَوْل ماظَلَّ سارَ يا ☆ مَدى اَلدَهْرُ فِي الافَاق كَالْمَثل السارِي

اشعار بلندش برعلو مقامش آیتی است لامع و شهرت دستور نامه بر اشتهار نامش برهاني قاطع كه المرء مخفی تحت لسانه لا في طيلسانه (درسخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل) (هرکه دیدن میل دارد در سخن بیند مرا) بانزاری اند ام یگانه مرد میدان فصاحت است و نزاري قهستان بلاغت آري تا بتقويت قواي روحاني از قواي جسماني كاسته نگردد تنی بزیور حکمت ودانش آراسته نیاید

(اسب لاغر میان بکار آید ☆ روز میدان نه گاو پرواري)

****

از گفتار درر بارش معلوم است که از جمله صاحبان طبع سلیم و ذوق مستقیم بوده و در فنون سخن منظوم رقت لفظ را بادقت معنی جمع نموده وکان جید السلیقه و حسن الطریقه مدتي در بلاد و امصار سیاحت میکرده و بصحبت فضلا و حکماء وعرفاء و علماء فیض یاب شده و از همه علوم بهره وافي و حظی کافي حاصل کرده و بواسطه اقامت قهستان و استیلاء طایفه اسماعیلیان درآن سامان مدتي درچنك حکام و اعیان ملاحده گرفتار و بحسن سلوك که شیوه شخصی حکیم است با انطایفه معاشرت میکرده لهذا بعضی وی‌را نسبة بزندقه و الحاد داده اند واین مطلب اشتباه است چه بسیاري از مورخین کامل شهادت برحسن عقیدت وي داده در مقام تنزیهش بر آمده اند و در این جهت حالش مشابه است با حکیم نـاصر خسرو علوي که مدتي درچنك ملك ملاحده مبتلا بود وبنا برخصت شرع شریف وحفظ نفس تفسیری برقرآن نوشت و بروفق مشرب ایشان آیات را تأویل نمود وآن نسخه منتشر شد وعلما وفضلا او را تکفیر کردند و بزندقه و الحاد نسبت دادند و پس از اینکه بهزار مشقت از چنك سلطان ملاحده رها شد بهرجا که رفت مردم‌را بخون خود تشنه یافت و

جمعي از شاگردان او را در هر بلدی بفتوی فضلای انعهد کشتند چنانچه در کتاب مجمع الفصحا مسطور است با انکه حکیم ناصر بر مذهب حق بوده بلکه دامنه این گرد عارضه جمعی را از عرفاء نامی وحکماء بزرك غبار آلود نموده که باید دانشمندان خبیر بزحمت از چهره انها بزدایند در بعضي ازکتب وتواریخ مسطور است که امام فخرالدین رازی همه روز درمجلس بحث خود فصل مشبعی راجع بطایفه ملاحده سخن بمیان میآورد وقدح بسیار مینمود تاانکه شبي درخواب بود حس کرد که روی سینه او سخت سنگین شد چون چشم خودرابگشود یکتنی قوی از فدائیان اسماعیلیه را دیدار نمود که با خنجری بران بر روی سینه او نشسته بعد از کشف حال و مقصد میثاق داد که دیکر ازان طایفه قدح ننماید روزانه دیکر در مجلس بحث سخن از ملاحده بمیان آمد امام فخرالدین زبان بمدح انها کشاد و کمال ادب از انها رعایت کرد یکی از شاکردان کفت سیدنا امروز باسایر اوقات خیلي کفتار شما تفاوت دارد فرمود بلی من سابق برهان این طایفه را دید نکرده بودم لیکن دیشب بر برهان قاطعی ازانها مطلع شدم که هرکس بران مطلع گردد لا محاله اعتراف بحقیت

انهـا خواهد نمود و بالجمله فضلای حدود چهار صد وپـانصد غالبا بتقیه و مدارات بـا این طایفه معاشرت داشته اند و این حسن ساولك و معاشرت کاشف از عقیدت انها نیست و مدتي هم خواجه نصیر الدین طوسی باین درد مبتلا بوده وان در زماني بوده که در چنك حـاکم قهستان ناصر الملك محبوس بوده و کتاب اخلاق ناصری را در انوقت از برای او تصنیف فرموده و بالجمله این معنی که حکیم بر مذهب حق و شیعه امـامی مذهب بوده در غـایت وضوح است و بعقیدت خویش در بسیـاری از کفتهـای خود مبـاهـات می ورزید چنـانچه فرماید .

محبت توچنان محکم است دردل من   که اعتقاد نزاري بخاندان علی

ودر مناجـات دستور نـامه گوید .

درونم چنـان پر کن ازحب آل ✿ که‌دیگر نگنجد دران قیل وقال

و براین مطلب دلیل وشواهد بسیـار است مضافـا باینکه اصل بقـاء فطرت الهیه است التی فطر النـاس علیها و در شریعة امر شده است بحسن ظن ببندکان خدا اول انکه علماء تاریخ در این موضوع دو طـایفه اند آنانیکه ویرا بر مذهب حق دانسته و

عارف وموحدش شمرده اند و آنانیکه ویرا نسبت بمذهب اسمعیلیه داده اند ولا محاله این هردو قول صحیح نباشد و طرفین هم داعی برتعمد کذب نداشته اند پس لامحاله یکی از و طایفه بر اشتباهند و چون مدرك قول دویم معاشرت و ظاهر حال وی است قابل توجیه و تأویل است بطوري که منافي قول دیگر نباشد و چون مدرك قول اول لامحاله بالاخره مستند بمعرفت و اطلاع خصوصی است قابل توجیه و تاویل نیست بلکه خود دلیل است بر توجیه مدرك قول مخالف بطوري که باو منافات نداشته باشد و این برهان در نظر اهل علم در غایت اتقان است دویم انکه مصنفات و کلمات او بالکلیه خالی است از مدح حضرات خلفای اسمعیلي یا چیزیکه حاکي از مشرب انطایفه باشد وهیچ کس از او چیزی نقل نکرده که مؤید این شبهه باشد سویم انکه مقام حکمت دانش که متفق علیه جمیع مورخین است که دراو وجود داشته منافي این است که تصدیق الحاد و زندقه در باره او شود چهارم شهادت مثل مولانا حسین یاسري شهیر بحسامی واعظ باجلالت قدر که بعداز سیصدسال جسد حکیم پیدا شد بطوری که ؛گفتی که

مکمرز بوده خوابش واین کرامت خوددلیل است بر انکه برمذهب حق بوده پنجم وقوع این تهمت از برای بسیاری ازبزرکان که مجال تصدیق ان در بارهانها نیست و حکم الامثال فی الامثال

تذکرة ازجمله بزرکان فقهاء متقدمین که بتهمت اسماعلیه مبتلا شده اند بواسطه تقیه ومعاشرت حضرت ثقة الاسلام ابو حنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد قاضي مصر است واو مصنف کتاب دعائم الاسلام است دراوا ئل حال بر مذهب مالکیه بوده وبعد مستبصر ومهتدي شد ومذهب امامیه را اختیار کرده وتمامت طبقات مورخین ازمسیحین وعامه وخاصه او را بجلالت قدر وعلو مقام درعلوم نقلیه وعقلیه وریاضیه ذکر نموده اند وعبارت ابن ذولاق درترجمه وی اینست النعمان بن محمد القاضي فی غایة الفضل من اهل القران والعلم بمعاینه وعالماً بوجوه الفقه واختلاف الفقهاء واللغته والشعر والمعرفه بایام الناس مع عقل وانصاف والف لاهل البیت علیهم السلام من الکتاب الاف اوراق باحسن تالیف واملح سجع وعمل فی المناقب والمثالب کتابا حسناوله ردود علی المخالفین وله رد علی ابي حنیفه والشافعی وعلي ابن

شریح وکتاب اختلاف ینتصر فیه لا هل البیت (ع) وقال ابن خلکان هو احد الفضلاء المشا ر الیهم ذکره الامیر المختا ر المسیحی فی تاریخه فقال کان من العلم والفقه والدین والنبل علی مالامزید علیه وله عده تصا نیف وکان مالکی المذ هب ثم انتقل الي مذ هب الاما میه خلا صه انکه با این جلا لت قدر بو ا سطه تقیه ومعا شرت خلفاي فاطمیه که ا ز قبل انها بمنصب قضا وت منصوب بوده درقاهره مصر باسما عیله متهم است درنزد بعضی حتی اینکه برخي ازفقها عمل بروا یات کتاب دعائم الاسلام نمیکنند وتضعیف مینما یند بواسطه همین شبهه ولکن نقاد بصیر مرحوم ثقة الاسلا م حاجی میرزا حسین نوري رحمة الله علیه درخا تمه کتاب مستد رك الوسا ئل بخوبی رفع این اشتباه رانموده وبشوا هد ودلا ئل مستفا ده از مصنفات او ودیگرا ن اثبات کرده که اثنی عشری بوده بلکه روا یاتی ازحضرا ت ائمه بعد ازحضرت صادق علیه السلام که خود درکتب خود ایرا د کرده استخراج فرموده وتصریحات وتلویحا تیکه برعقید ت خود نموده در خلال مباحث علمیه انهار انقل نموده که هرا نکاه کاملا کسی بخوا هد

براحوال اومطلع شود وتاریخ اورا بداند بمجلد سوم مستدرك باید
رجوع نماید غرض تایید برمطاب بود که حسن عقیدت امام
الحکماء نزاري بیرجندي باشد **نکته** همچنانچه براهل
اطلاع معلوم است درمائه رابعه وخامسه اقتدار خلفا و سلاطین
اهل سنت وجماعت مانع ازظهور مذهب جعفری وتبرزات این
طائفه حقه بوده وطائفه اثنی عشریه درکمال تقیه وفشار تعدیات خلفاء
جورزیست میکرده وشیعه راسلطانی وتخت ساطنتی نبود همینکه
حضرات فاطمیه مصراقتدارپیدا کردند فضلا وعلماء این طبقه نیزبهواخواهي
انها مبادرت نمودند بلحاظ سیادت و همان درجه ناقص ازتشیع انها
وکسانیکه در بلاد نائیه هم بودند همین مقدار که سلطان
مصر فاطمی ودا راي مذهب تشیع است دلخوش بوده اظهار
هوا خواهی مینمودند ودرمجامع ومحافل ازوی داستان میگفتند
ونفوس را بدومتمایل مینمودند بلکه بعضی هجرت بجانب انها کرده
وبرخی راوبط باانها اتخاذنموده وجماعتي مراسلات باآنها در پیوست واین
معني بر رغم خلفاي عامه وقضات انها بود داستان سید رضی
رضي الله عنه جامع کتاب شریف نهج البلاغه وقصیدهٔ که

****

در قدح خلیفه بغداد و مدح سلطان فاطمی مصر گفته
در کتب مذکور است از انجمله در کتاب تاریخ ابن کثیر
شامی مسطور است ودر مجلس ثامن کتاب مجالس المو منین منقول
که القادر بالله خلیفه عباسی بعد از ظهور سلاطین فاطمیه
بمصر اراده نمود که قدح در نسب انها نماید. لهذا محضری بنگا-
شتند وبزرکان ازعلمای انوقت انمحضررا امضا نموده بران شهادت
بنوشتند واز کسانیکه کرهاً برانمحضر مکتوب داشت سید رضي
رضی الله عنه بود وچون ازنزد خلیفه بیرون امد اشعاری رادر صحت
نسب انها نظم فرمود پس چون انقصیده در میان مردمان شایع
شد والقادر بالله بران مطلع شد ابوحامداسفراینی وقاضی ابوبکر
باقلاني رابنزد اوفرستاد سید ازراه تقیه وحفظ نفس برخصت
شرع شریف قسم یاد نمودکه اُنقصیده رااو نکفته براوافترا بسته
اند پس مکرر فرستاد خلیفه که قصیده در قدح نسب فاطمیه
مصر انشا نماید قبول ننمود وآن قصیده موافق انچه در دیوان
سید مطبوعه در بلده بیروت این ابیات است

ما مقامی علی الهوان وعندی   مقول صارم وانف حمیٌ

وا باۂ محلق بی عن الضیم　　کما راغ طائرُ وحشیٌّ

اي عذر له الي المجد ان ذل　　غلام في غمده المشرفيُ

اُلبسُ الذل في بلاد الاعادی　　و بمصر الخلیفة العلوي

من ابوه ابی ومو لاه مولای　　اذا ضا منی البعید القصی

لف عرقي بعرقه سید الناس　　جمیعاً محمد و علی

ان ذلی بذلك الجو عز　　واً وامی بذلك الربع ری

قد یذُّل العزیز مالم یشمر　　لا نطلاق وقد یضام الابي

ان شرا علي اسراع عزمی　　فی طلاب العلي وحظی بطی

ارتضي بالاذی ولم یقف العزم　　قصور او لم تعز المطي

کالذی یخبط الظلام وقد اقمر　　من خلفه النهار المضی

وقال جامع دیوانه وقد قال قدس الله روحه ونور ضریحه هذه الابیات وقد ناله امر ضاق به صدره فلما ظهرت جری العتب من القادر بالله علي والده لاجله فانکرها ولم یثبتها في دیوانه الا انها مشهورة عنه انتهي و همانا این قصیده تأیید میکند انچه را مورخین گفته اند که بسیرت سلاطین فاطمیه بسیار نیکو بوده و عقیده انها باهل بیت علیهم السلام مستحسن و در میانه رعیت بعدالة رفتار میکرده اند و

و ابداع بدع از انها نشد بلکه از ملاحده شد که بعد خود را نسبة بانها دادند اگر چه خلفای عباسیه و نواصب عامه و اتباع ایشان انها را رمی بزندقه و الحاد نمودند از روی حسد بلکه قدح در نسب نیز کردند والله العالم و کیف کان از این مقدمه میشود استفاده کرد که روابط بعضي از علما و فضلاي شیعی باسلاطین مصر از این نقطه نظر بوده یعنی ناشی از تعصب مذهبی و فشار تعدیات خلفاء عامه بوده غایت الامر بعضي که داراي تصنیفات مذهبی بودند از این سیاهي بکه بجامه انها نرسیده و بعضي حقیقت حال انها در پرده اختفا باقي مانده و بتهمت اسمعیلیه گرفتار شدند و این تاوقتی بود. که سلطنت باخلفای مصر بوده در دوره حسن بن صباح حمیری و اتباع او که مفسده این طائفه بالا گرفته بطوری که عامه متدینین ازانها متنفر بودند وکفر انها مشهورتر ازابلیس شده ونوامیس شرع را یکمرتبه کنار گذاشتند اگر کسي در این دوره منحوسه ازانها متابعتي کرده لا محاله براي حفظ نفس وبیم ازداعیان وفدائیان بوده **معرفة** ازمکرمات اولیاء صاحب کرامت و خصائص مقربان درگاه الهی آنست که اجسادانهاپوسیده نمیشود و بر این معنی از روایات مدونه در کتب

حضرات آيات و حكايات منقوله در تواريخ و ترجمات شواهد بسيار است في الحديث ان الارض والديدان لا تاكلان بدن العالم ومحب العلم و في زهر الرياض ان الارض لا يغير اجساد الصالحين ترجمه اين كلمات انكه زمين وكرمهاي زمين نميخورند بدن عالم ودوست دار علم را وزمين تغيير نميدهد اجساد بندكان صالح را و درباره شهداء احد رضي الله عنهم بصحت پيوسته و حضرات محدثين ومورخين به اتفاق نقل كرده اند كه در انزمان كه معاويه امر كرد كه قنواتى دران سر زمين جاري نمايند واقع شد برمدفن جمعى از شهداء وهمچنان اجساد طاهره انها مثل وقت شهادت از زمين ظاهر گرديده و شاه سليمان صفوي انار الله برهانه چون در باره حر بن يزيد رياحي درشك بود امر نمود كه قبر او را نبش نمايند بدن اورا در لباسش تر و تازه يافتند كه ابدا دران تغييري حاصل نشده بود چنانچه دركتاب انوار سيد است و دركتاب لسان الواعظين است كه جسد حبيب ابن مظاهر اسدي رضي الله عنه اشكار شد درو قتى تروتازه در حالتيكه لباسهاى او همچنان سلامت درتن او بود و شمشيرش حمائل او بسته شده واز طبقات روات وعلما انچه بنظر رسيده اندكه اجساد انها معلوم شده كه نپوسيده وزمين

اول تغیر نداده چندین تن اند که بطور اختصار بیان میشود
حضرت ثقة الاسلام محمد ابن یعقوب کلینی رضي الله عنه که شیخ یوسف بحرینی در کتاب لؤلؤء البحرین وسید محمد باقر اصفهانی ره در کتاب روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات نقل فرموده که حاکم بغداد اراده کرد که نبش نماید قبه مطهر حضرت امام موسی علیه السلام را وقتی که شنید که جماعت روافض میکویند که جسد مقدس امام مندرس نمیشود پس بدو گفتند که شیعه این مطلب را در باره علماء خود نیز مدعی اند و محمدبن یعقوب از اجله علماء ایشاست قبر اورا نبش کن تا حقیقت حال معلوم شود بدون انکه اهانتی بفرزندان انبیاء علیهم السلام وارد اید پس حاکم بغداد قبول نمود قبر محمد ابن یعقوب را شکافتند پس همچنان اورا تر و تازه یافتند که در کفن پیچیده و در پهلوي او طفلی همچنان تر و تازه خوابیده که گویا از اوست یعنی حال شهادت میداد که طفل از اوست پس والي بغداد قبهٔ بر قبر محمد ابن یعقوب بنا گذاشت که الان هنوز موجود است نزدیك بجسر قرب جامع مهمي از مساجد بغداد که الان قبه دران مسجد واقع است و این حکایت در کثیري از کتب موجود است **دوم** رئیس المحدثین محمد ابن علي

ابن بابویه صدوق رضي الله عنه در کتاب روضات حکایة کناد که در وقتي بواسطه بسیاری بار ان قبر وي که معروف است بابن بابویه در نزدیکی بلد حضرت عبد العظیم مندرس و شکافته گردید چون خواستند اصلاح قبر شریف نمایند جسد شیخ ظاهر شد در حالتیکه وسیم وجسیم بود وبر انگشتانش اثر خضاب باقي بود همچنانیکه کسی بخواب رفته باشد وچون این خبر در شهر طهران شایع گردید جماعتی را خاقان مغفور فتحعلیشاه از ثقات ومعتمدین خود فرستاد که مشاهده نمایند ومشاهده کردند

سوم

حضرت علم الهدی رایة التقي السید المرتضي رضی الله عنه که سید درروضات و شهید در خلاصة الرجال وحسین ابن علی بن شدقم در کتاب زهر الریاض روایت کرده اند که انکاه که خواستند جسد ان بزرگوار را ازبلده کاظمیه بمشهد حضرت سید الشهداء علیه السلام نقل نمایند دیدند همچنان بدن تر وتازه و آثار خضاب بر محاسن و دستهاي او باقی است و زمین ابدا در او اثری نه نموده وقد قیل ان الارض لاتغیر اجساد الصالحین انتهی

چهارم

المولي المعظم عز الدین عبدالله بن الحسین التستري رضوان الله علیه

****

که شیخ جلیل بزرگوار مجلسی اول که خود از شاگردان وی است در شرح مشیخه من لا یحضره الفقیه فرماید که در دهه اول محرم الحرام وفات یافت وروز وفاتش بمنزله روز عاشورا بود ازبسیاري ضجه وسوگواری وقریب بصد هزار در نمازش حاضر بودند و در جوار اسماعیل بن زید بن الحسن علیه السلام دفن شد و بعد از یك سال جسد اورا بمشهد ابي عبدالله علیه السلام نقل نمودند ودرانکاه که بدن را ازقبر بیرون آوردند هیچ تغییری دراوحاصل نشده بود و صاحب کرامت بسیار است از انچه از او دیده و شنیده ام انتهي کلامه

پنجم همین حکیم عارف موحد یعنی حکیم نزاری بیرجندی که مولانا علي یاسری درتاریخ خود آورده که قبل از تألیف این کتاب بچند کاه بر سبیل عبور کذارم از هرات بقهستان افتاده عبورم بر بیرجند واقع شد از قضا حاکم بلد فوت گشته ودر جنب قبر حکیم از برای اوقبری میکندند تابوت حکیم ظاهر شد که بند های مس بمسمار بر آن استوار کرده بودند وقریب بدویست سال از وفاتش گذشته همچنان مجسم در تابوت و اعضایش از هم نریخته و تار و پود کفنش از هم نگسیخته

و عقد دندانهایش نسیخته بود و در خلف مدفنش قبر خلف الصدق حکیم که در ایام جوانی وریعان زندکاني کشته گشته و پدرش درحق او مرثیه پر درد انشاء فرموده که مرثیه المقتول طولي دارد ظاهرشد او نیز مانند والد ماجدش (گفتی که مکر ربوده خوابش) (این کرامت بچشم خود دیدم * بخدا ازکسی نشنیدم) وقبر حکیم در قبرستان شرقي قصبه بیرجند است ودر تحت تربت حکیم طریقی است بنهار جان اما مولانا علي بن حسین یا سری مشهور بحسامی که ناقل این حکایت است خود ازفضلا ي عصر صاحب حبیب السیر است ودرعداد فضلا ي عصرخود احوال اورا مفصلا درکتاب حبیب السیر نقل نموده که از اقربا وتلامذه مونالا محمدبن حسام است ودرهرات اقامت دارد وقوه حافظه اش بطوری است که حکایات وروایات مفصله طویل الذیل را بیکمرتبه دیدن بهمان عبارات مصنفین که درکتب است برسر منبر بر زبان میاورد ودرشعر حسامی تخلص مینماید و در نزد بعضی بشیخ علی آل یاسر معروف است انتهي

اکنون که از این کلمات بپردا ختم مناسب ان است که انچه ازکتب تواریخ و تذکرجات در نزد داعيْ موجود

است عبارات مؤلفین‌را بعینها بدون تغییر در عبارت مسطور دارد وهو ولی الامور .

نقل کلمات مورخین در ترجمه حکیم نزاری رحمة الله علیه

درکتاب روضة‌الصفا محمدبن خاوند شاه بمناسبت ذکر [illegible] لایلین فاطمیه که درمصر سلطنت داشته‌اند نامی ازحکیم نزاري برده واورا ازهواخواهان المصطفی لدین الله نزارشمرده وبالجمله گوید که مستنصر علوی که خلیفه هشتم از خلفای فاطمیه است و در مائه را[illegible] رمصر سلطنت داشته نخست پسر بزرگتر خویش المصطفی لدین الله نزار را ولی عهد کرده بود بعد ازان ازوی رنجیده وصیت فرمود که نزار پیرامون این کار نگردد وپسر دیگرش المستعلی بالله احمد قائم مقام او باشد وچون مستنصر بعالم آخرت رحلت کرد اسماعیلیه دو فرقه شدند فرقهٔ بامستعلي بیعت کردند و اورا بر تخت خلافة نشانیدند و زمرهٔ بنا بر معتقد خویش که اعتبار نص اول دارد بنام نزار دعوت

میکردند وحسن بن صباح حمیري از جمله فرقه دویم بود و حکیم نزاری قهستاني نیز در سالك هواخواهان المصطفي لدين الله نزار انتظام دارد و تخلص او بنزاري دال است بر صدق این دعوی انتهی کلامه.

از کلام محمد خاوند شاه که اخیرا میگوید و تخلص او بنزاري دال است بر صدق این دعوی مستفاد است که انچه را بحکیم نسبة داده خلافي است واما تخلص حکیم بنزاري بدان ماند که کسی در زمان ما بهائی تخلص کند پس بهائیان گویند او ازما است زیرا که متابعان سید علي محمد دو فرقه شدند بابي و بهائي و این شخص از دعات بهاء است زیرا که بهائی تخلص دارد در کتاب حبیب السیر و مجالس المؤمنین قاضي شهید نیز بهمین نحو که در روضة الصفا است سخن کرده اند

در کتاب مجمع الفصحا میرزا رضا قلي خان المتخلص بهدایت که خود از فضلاي دربار ناصر الدین شاه و رئیس مدرسه دار الفنون طهران بوده ترجمه حکیم را بدین نحو مرقوم داشته حکیم نزاری قهستانی اصلش از بیرجند قهستان بوده است و بنزار اسمعیلي ارادت داشته صاحب کتاب دستور نامه

است و در شهور سنه ٤٩٥ وفات یافته و با شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشته این اشعار از اوست

بسیار عمرها و بسی روزکارها ☆ بگذشت وکارها بنگشت ازقرارها
وضعی نهاده اند زمبدای کن فکان ☆ کان وضع مندرس نشود در هزارها
زد منجنیق دور بسی چرخ تیز کرد ☆ برجی هنوز رخنه نشد زان حصارها
بر نقطه وجود که عشق است نام ان ☆ از ذوق میکنند فلکها مدارها
بسیار خشت کالبد جان آدمی ☆ برهم نهاد دهر فرو ریخت بارها
دانی چراست این همه اضداد واختلاف ☆ تا عاقلان دور کنند اعتبارها
گر خاك وخون سرشته بیچاره آدمی ☆ باد فنا چگونه بر آرد دمارها

وله قدس سره

نگاه میکنم از هر چه آفریده خدای ☆ مرا سه چیز خوش آید درین بهشت سرای
یکی سماع و دویم باده و سیم شاهد ☆ که اختیار همین هرسه کرد عالی رای
نه همچو زمزمه مطرب است شورانگیز ☆ اگرچه سحر کند عند لیب زهره سرای
نه همچو آب رزان مونس استوغم پرداز ☆ اگرچه آب روان نیز هست جان افزای
نه چون زمرد سبزاست بر عذار چوسیم ☆ اگرچه سبزه بود دلفریب وطبع آسای
چه زلف یار نباشد بهار عنبر بوی ☆ چه روی دوست نباشد قمر جهان آرای
کرا تفرج باغ است و بوستان رغبت ☆ که من زدوست ندارم بخویشتن پروای
برو چو نای میپمای باد برسر خاك ☆ بیای چنك بپیما نه باده می پیمای

وله ایضا رحمة الله

که راست درهمه عالم مسلم این دعوي ❀ که مرد عشق نه دین برگرفت ونه دنیي

نهاد زیر قدم نفس ناتمام و بکرد ❀ زکفر و دین وبدو نیك وخیر وشر تبري

زهیچ طایفه این عهد باز نتوان یافت ❀ نکرده هستی خود برمراد دوست فدا

میان عشق وهوس عقلشان چه فرق نهد ❀ جماعتی که ندانند اسفل از اعلي

روندکان ره کعبه را ز غایت شوق ❀ سموم بادیه خوشتر ز سایه طوبی

بزهد وتقوی هرکز نبوده ام خورسند ❀ بدرس مدرسه هرکز نکشته ام اغری

چه کار بامن شوریده هوشمندان را ❀ که میکنند بنقصان عقل من فتوی

رقیبم از می و معشوقه می کند توبه ❀ سپاس دارم و منت چنان کنم آری

ولیك هم دو کمانم هنوز نه یکروش ❀ بقول خویش ندانم وفا کنم یا نی

جواب قصه همین بود وبس که بشنیدید ❀ بلي دکر نتوان کرد فطرت اولي

درکتاب آتشکدة لطف علی خان آذر که

از عرفاء اواخر دولت صفویه انار الله برهانهم است احوال حکیم را بطور اختصار بدین نحو بیان کرده نزاری ازاهل قهستان است حالش را خوب نقل کرده اند والله اعلم صاحب دیواني است در بیست هزار بیت ملاحظه واین چند بیت از انجا انتخاب ودراین کتاب ثبت شد

زار ئي میکن که شیر اندك دهد ❀ مادر مشفق بفرزند خموش

آوازه در افتاد که تائب شدم ازمی * بهتان صریح است من و توبه کجا کی ؟

وله ایضا

حبشي منم که درتن همه سوخته است خونم ❀ ختنی توئی که در بر همه سیم خام داري
ختنی است رنك رویت حبشي است رنك مویت ❀ بمیان این دو کشور توکجا مقام داري
حبشی سفید نبود ختنی نمك ندارد ❀ تو بغایت سفید ي نمك تمام داري

وله ایضا

کجا جراحت عشق است کو امید مدار ❀ که التیام پذیرد به صنعت جراح

وله رباعیة

در مذهب عاشقان قراری دکر است ❀ در سرّ می عشق را خماري دکر است
هر علم که در مدرسه حاصل کردیم ❀ کار دکر است وعشق کار دکر است

در کتاب تذکره دولت شاهی سمرقندی گوید

ملك الحکماء حکیم نزاری قهستانی رحمة الله علیه مردي لطیف طبع وحکیم شیوه بوده واصل او از بیرجند قهستان است و سخنان مقبول و دلپذیر دارد و دستور نامهٔ در آداب معاشرت او کفته است و ان کتاب پیش ظرفاء ومستعدان قدري دارد و این بیت

باستشهاداز ان کتاب آورده میشود تا وزن ان ابیات معلوم باشد

چهل سال مداح می بوده ام ❀ هنوزش بواجب نبستوده ام

واین غزل او راست

بیا که موسم عیش است ووقت ذوق ونشاط ❀ چو سبزه زار بگستر میان باغ بساط

ز بس شقایق کوئی خزانه دار فلك ❀ بگرد دامن کهسار می کشد سقلاط (۱)

خطیب شرم ندارد نشسته بر سر چوب ❀ زبان بهرزه درائی کشاده چون وطواط

مرا عوام بسنك ملامت و شنعت ❀ چنان زنند که قاروره بر عدو نقاط

مکر بدیدن لیلی ، وگرنه برناید ❀ علاج یك دل مجنون بدست صد بقراط

ولي چه سود که بر قامت نزاری دوخت ❀ قباي شیفته رائي زمانه خیاط

ولـه ایضـاً

قد قامت الصلوة بر آمد ز بامداد ❀ بر خیز ساقیا ستان از مدام داد

بسیار در محامد می شعر کفته اند ❀ من نیز هم هنوز ندارم تمام یاد

دهقان که درعمارت رز سعی میکند ❀ عمرش دراز در نظر او مدام باد

از خم خانه میدهدم این خبر نسیم ❀ یا از بهشت میوزد این خوش خرام باد

شادم بقرض کردن و دادن بوجه می ❀ چون من کسي که دید که باشد بوام شاد

هر چند سخنان وی بر می‌پرستی واقع شده اما حقایق و معارف نیز دارد و از حقیقت سخنان او معلوم میشود که مردی حکیم‌و

---

[۱] سقلاط قسمي از حریر بوده که از بلاد افرنج بایران حمل میشد وان شهر که دران بافته میشده نام ان سقلاطون است [فرهنك رشیدی]

****

محقق بوده وبر او اعتقادمی پرستي بهتان است و نزاری رابعضی
موحد و عارف میدانند وبعضي او را نیز از زمرهٔ اسمعیلیه
میگویند هر چند کستا خیهائی که در شعر ممنوع است احیانا
ازاو صادر مي شده اما وجه تخلص نزاري گفته اند که او
مردي لاغر اندام بوده و نزاری بدان جهت تخلص میکند و
بعضي گویند که نزار از جمله خلفای اسمعیلیه است واو خودرا
بدو منسوب میکند اما وجه تخلص دوم بعقل نزدیك تر است
واز آن طریق گواهی میدهد والعلم عندالله

☆ ☆ ☆

در کتاب تاریخ شیخ آل یاسر مشهور بسامی واعظ
ترجمه حکیم بدین نحو مسطور است که در مقام تعداد
قبورین بلده بیرجند کوید ، دیکر حکیم فاضل ندیم قابل
کریم کامل نقطه دائره ارجمندي حکیم نزاری بیرجندی که در
همرازي وسخن پردازی از اقران املح الشعراشیخ مصلح الدین
سعدي شیرازي بوده وبا یکدیکر درشیراز و بیرجند صحبت داشته

اند وشیخ مذکور یکد و نوبت بعشق صحبت او از شیر از به بیرجند امده و ذکر اورا در منظومات خود نموده و تفصیل آن طولی دارد و کیفیت صحبت ایشان(داستانی است که درهر سر بازاری هست)و حکیم نزاری قصائد و غزلیات و مثنوي و مقطعات و رباعي بسیار دارد منجمله سفر نامه دارد که در شرق و غرب گردیده و اکابري را که دیده اطوار حمیده یاهنجار ذمیمه نا پسندیده هریك را ازایشان دران انتظام داده بر ایراد مصرع اولینش اختصار میرود وان این است * قل نزاري قُلْ هُوَ ٱللّٰهُ أَحَدْ * پوشیده نماند که حکیم درمداحی و محبت ائمه اطهار بي بدل است ودر السنه و افواه ضرب المثل شاهداین سخن مقطع غزل خود اواست

محبت تو چنان محکم است در دل من ☆ که اعتقاد نزاري بخاندان علی

و در مناجات دستور نامه شاهد اینحال گوید

درون نم چنان پر کن از حب آل ☆ که دیگر نگنجد درو قیل و قال

پس کرامتی که از قبر حکیم دیده درهمین مقام ذکر کرده که تکرار نمیشود و ملاحظه کن که این شخص ناصل که خود قریب

العهد بزمان حکیم است و اهل این ولایت بوده ابدا احتمال آن شبهه را نداده واعتنائی نکرده اَهْلُ الْبَیْتِ اَدْرِيْ بِمَا فِي الْبَیْتِ و در حقیقت قلم حسامی قلم محمد بن حسام است .

در کتاب تاریخ اقالیم

(وان کتابی استکه بترتیب اقالیم و بلدان نوشته شده والحق از نفایس کتب تاریخ و سیر است اگرچه اول وآخر این نسخه که بنظر رسیده اسقاط شده لهذا اسم کتاب و مؤلف معلوم نشد مگر اینکه غایت تتبع و اطلاع مؤلف آن معلوم است وبسیار عبارات شیرین دارد وآنچه بنظر رسید خطی است تقریبا در بیست هزار بیت کتابت) گوید در ذیل اسامی بزرگان قهستان حکیم نزاری بیرجندی ویرا بعضی عارف و موحد دانند وبعضی از طبقه اسمعیلیه اش میشمارند چنانچه درحبیب السیر آمده المستنصر بالله اسمعیلي نخست پسر بزرگتر خود المصطفی لدین الله نزار را ولیعهد خود کرد و بعداز چندگاه ازوی رنجیده وصیة نمود که برادرش المستعلي بالله احمد او را قائم مقام باشد بنا براین بعد از فوت مستنصر اسمعیلیه دو

فرقه شدند زمرهٔ بنا بر اصل مذهب که اعتبار نص اول دارد به امامت نزار قائل شدند و بنام او خلق را دعوت کردند و نزاری گویند نیز آن مذهب داشته بهر تقدیر در شاعری بساحری نام بر اورده از نیکو طبعان طبقه خود است و شعرش جمله در تصوف و موعظه است انچه نوشته میشود برکی از ان چمن و جرعه از آن دن است

فراق یار گرامي عظیم دشوار است ☆ علی الخصوص کسی را که دل گرفتار است
قیامتی که بدان وعده میدهند الحق ☆ فراق یار عزیز است و سخت دشوار است

❀❀❀

ای دل حصار همت مردان پناه کن ☆ دینی و دین بمرتبه تسلیم راه کن
آئینه ایست نفس و در او نقش آرزو ☆ هرگه که پیش روی تو برخاست آه کن
دل با خدای دار و به بتخانه راز گوی ☆ در کعبه باش و روی بهر سو که خواه کن

❀❀❀

دریغ صحبت یاران و دوستان قدیم ☆ که داشتیم بخلوت سرای ناز و نعیم
بجز مشاهدهٔ دوستان کدام بهشت ☆ بجز مواجههٔ دشمنان کدام جحیم

شکایتی بود آری نمیتوانم گفت ☆ که هیچ خصم نکرد انچه یار کرد و برفت
مرگ به زین زندگي کین زندگی ☆ هر دمم در محنتی می افکند
نیست کس را در جهان آسایشی ☆ هر که را جائي است جائي میکند

مغزش از دوددوزخ آگنده است ☆ هر که او بوي عشق نشنوده است

برلبم کس خندهٔ هرگز ندیدالا که من ☆ درمیان گریه بر احوال خود خندیده ام
چه حلقه بر در جانان زني و بگشایند ☆ باعتقاد نزاری در بهشت آنست
خود میروم بغربت و بربخت بیگناه ☆ تشنیع میزنم که کجا میبردمرا
ازان دو رشته لؤلؤ میان حقه لعل ☆ چه گویمی که مرا برلبت چه دندانست
دمدمهٔ میزنند برسر بازار عشق ☆ همسر جان میدهند کیست خریدار عشق
زمانه خاك تو را عاقبت بپرویزد ☆ فرو گذارد اگر ماوراي پرویزی

از کتاب فرهنك رشیدے

انچنان مستفاد است که حکیم را کتابی بوده موسوم بهرمز نامه که داستان سلاطین قدیم را دران نظم کرده ودر دو عنوان معاشقات بزمی ومحاربات رزمی داد سخن داده است واصل ان نسخه دردست ما نیست این چند بیت متفرقه در مقامات مختلفه ازفرهنك رشیدی نکاشته آمد تاوزن ان ابیات معلوم باشد در کتاب مذکور گوید نزاري در هرمز نامه گفته .

همی تادایه کنج[۱] وکام کرد ش ☆ پد ر فرزانه هرمز نام کرد ش
زبرق تیغ روشن شد شب‌تار ☆ سر دشمن چه‌هاون گرز چون یار
بزد بر آخور کردن چنانش ☆ که بکذشت از بغل اب روانش
مده‌اوهای غوطه‌خوردن‌ازدست ☆ هرانکا سودکی خوکرد شد پست
بکاه ارکوه کندن دست داری ☆ نه اهران[۲] باید ی نه اوستاد ی
رسیدم در میان مرغزاری ☆ بدیدم رمهٔ بی رامیاری[۳]

هم‌این اشعار در مجموعه بخط مولانا صبوحی بیرجندی

بنظر رسیده که از دیوان حکیم نقل کرده

باتو مارا اتصال جانی است ☆ این حدیث از عالم روحانی است
عقل گفت او از کجا تو از کجا ☆ من چه‌دانم قدرت ربانی است
جز بسر گردیدن اندرپای دوست ☆ هرچه دیگر هست سرگردانی است
دین ماروشن بکفر زلف اوست ☆ روز روشن در شب ظلمانی است
شیره رز را گروه اهل دل ☆ گفته اند آری که روح ثانی است

(۱) کنج چو رنج ملاذه وآن گوشت پارهٔ باشد که درمنتهای کام اویخته است
(۲) اهران چو فرمان بمعنی تیشه است
(۳) رامیار چوکام کار شبان گوسفند

جان جان است آن فرو ریزش بحاق ✡ گر بجحت بشنوي برهانی است
بر سخنهای نزاری جان بده ✡ جان شیرین هم بجان ارزانی است

وله قدس سره

کس چه داند که مرا با که سروکار افتاد ❀ گرچه درعشق ازاین واقعه بسیار افتاد
شوق غالب شد ووجدم بخراسات کشید ❀ لاجرم ولوله در خلق به یکبار افتاد
حسن در مکتب عشق آمد وبرلیلی تافت ❀ سوز در سینه مجنون گرفتار افتاد
یار سر مست بیا زار بر آمد روزي ❀ راز سر بستهِ ما برسر بازار افتاد
مکن ای یار ملامت که چومن بسیاري ❀ از عبادت کده ناگاه بخمار افتاد
طعنه خلق وجفای فلك وجور رقیب ❀ همه سهل است اگر یار وفا دار افتاد
بقضا تن ده وبي فایده مخروش ایدل ❀ همه تدبیر بود بیهده چون کار افتاد
سر ازاین ورطه نزاری نبري تن درده ❀ چارهٔ نیست که این حادثه ناچار افتاد

وله قدس الله روحه

با من ای یار ندانم سر یاری داری ❀ من برانم همه باری که نداری داري
من بجان در طلب وصل وتو الا بامن ❀ هرکجا مینکرم خلوت وکاری داری
باکه خوردي مي خلوت بکجا کردی دوش ❀ در تو پیداست که چشمان خماري داری
نیست بر مجمر حسن تو بخوري زوفا ❀ تو همان شیوه خوبان بخاري داري
از فراق تو دریغا که نزرای رانیست ❀ ان فراغت که تو از کار نزاري داري

وله ایضا رحمة الله علیه

هرگدائي نتواند که نهد بر سر تاج ❀ لایق دار انا الحق نبود هر حلاج
کی تواند بکف آورد زمعدن اصداف ❀ انکه خوفش بود ازقلزم وبیم از امواج

همچو بهلول ز دیوانگی از عقل ببر ❀ مثل است انکه خرابی بود ایمن زخراج
ای نزاری چکني بیهده گفتني عادت ❀ مدت عمر مکن در سر تشنیع ولجاج
دل قوي دار و بتسلیم و رضا تن درده ❀ تانگردی بکسي همچو خود آخر محتاج

وله ایضاً

یارم که ز من نمی کند یاد ❀ روح است و زتن نمي كند ياد
بکذشت صبا مکر بکویش ❀ د یکر ز چمن نمی کند یاد
برکشت مکر بکوي یوسف ❀ از بیت حزن نمی کند یاد
از کریه زار و اشك شورم ❀ ان پسته دهن نمی کند یاد
مسکین دل من برفت ودیکر ❀ از کنج وطن نمي كند ياد
انکار مکن اکر نزاری ❀ ان عهد شکن نمی کند یاد

وله ایضاً

عید آمد عزم مي خواهیم کرد ❀ عمرشد پس عیش کی خواهیم کرد
کر دهد پند و نهد بند اوستاد ❀ ما خلاف راي وی خواهیم کرد
جرعهٔ در کام جان خواهیم ریخت ❀ مردهٔ را باز حی خواهیم کرد
آسمان را کر حجاب ما شود ❀ چون بساط عقل طی خواهیم کرد
تا بسو زد بنکه زهد وورع ❀ خانه تقوي زني خواهیم کرد
سینه ریش نزاری تا بکی ❀ هر زمان ازقصه کی خواهیم کرد

وله ایضاً

بردر که عشق کرمرا بار افتد ❀ کاری بکنم که پرده از کار افتد
سجاده پرهیز چنان افشانم ❀ کز هر تارش هزار زنار افتد

وله ایضاً

حذر کن ز آه جها ن گیر من ❀ که نا گه خورد برهدف تیرمن
ملامت مکن برمن ا ز بیخو دي ❀ که ایز د چنین کرد تقد یر من
نترسی که روز ي بدر د آو رد ❀ دل نا ز کت آه شبگیر من

وله أیضاً

گر زدل آهي برون خواهیم کرد ❀ عالمی‌را سر نگون خواهیم کرد
گرتو شفقت کم کنی سهل است ما ❀ مهر با نیها فزو ن خواهیم کرد
در فرا قت کوعذ اب مطلق است ❀ دیده ء دل هردو خو ن خوا هیم کرد
عقل اگر حا ئل شود ماد فع ا و ❀ ازمقا مات جنو ن خوا هیم کرد
چون نزا ري هرکه درس از ما گرفت ❀ در جنو ن ود ر فنو ن خو ا هیم کرد

وله ایضاً

آرزو مند م برو ی د و ستا ن ❀ جا ن و دل دا رم بسوي دوستان
یا د آ ن شبها که بو د ی تا بر وز ❀ شوق ما بر هاي و هو ي دو ستان

وله ایضاً

صحبت اهل دلي جاه من وجان من ❀ کو شه و یر انهٔ ملك سلیمان من
پاي خم ودُرد مي کوثر و طوبی مراست ❀ عافیت گلخني باغ گلستا ن من
همچو سلیما ن شوم خا کم دیوو پري ❀ نفس مسلط چه شد تابع فرمان من
فر د نز ا ري شدم عشق بیامو ختم ❀ تا بهزیمت برفت عقل خطادان من

وله ایضاً

چه‌بـا یدم دل‌شور یده درجهـا بستن ❀ که رو ز کار نیر زد بقصه بنشستن
اکرز مطرب و میخانه توبه‌کردم دوش ❀ هنو ز توبه نکر دم ز تو به بشکستن
بمذهب من‌اکر عارفی تفاوت نیست ❀ ر دا فکند ن وز نار بر میا ن بستن
کمال اهل تصوف بچیست میدانی.؟ ❀ بمعرفت نه‌به بر جستن‌و فر و جستن
نزاریا چکنی قصه چاره چیست همین ❀ زخو یشتن ببریدن بدوست پیوستن

وله ایضاً

مسیح اکر بنفس کر د مر دهٔ زنده ❀ بیا که مر ده ز می زند ه میکنم بنده
غلام همت دهقا ن‌و دست بیل ویم ❀ که شاخ ر زبنشا نده‌ا ست‌و بیخ غم کنده
مراچه غم‌که‌ملا مت کنند مدعیا ن ❀ محیط کی بدهان سکان شودکنده
مشو بطاعت بی‌طوع خویشتن مغرور ❀ که بر عبا دت مـا میکند قضا خنده
مکر عنایت حق دستیار مـا باشد ❀ بیمن طالع میمون و بخت فرخنده
غنیمت است بجان جرعهٔ و تا یابي ❀ بخرَ نزاري و مشنو که نیست ار زنده

وله ایضا

دیدهٔ درعشق چون مجنون دکر دیوانهٔ * هان بیا بنکر مرا آشفته بر جانانهٔ
وحشی بینی ملول ودلکراني همچوسنك * ترك مردم کرده‌و خو کرده‌در ویرانهٔ
رازداری محرمی بادردمند ان‌همدمی * مفاسی غم مونسی با نیستي همخانهٔ
پاك بازی دین برانداز مصفاسینهٔ * دُردنو شی والهي ازخویشتن بیکانهٔ

وله ایضا

تومرا هم نفس دیرینه ☆ من همان احمدك پارینه
انچنان است که بر آهن وسنك ☆ نقش اخلاص توام بر سینه
پوش ما هیچ تفاوت نکند ☆ کر نسیج است واکر پشمینه
نوش باید که بود آماده ☆ اکر امروزي وکر دیرینه
ساقیا می بنزاری میده ☆ روز چه شنبه و چه آدینه
کر بسیمینه و زرینه نبود ☆ بسفالینه ده و چوبینه

وله ایضا

کُشتی زبس انتظار تاکي ☆ اي یار فریب یار تاکي
رخساره بخون دیده رنگین ☆ از دست تو اي نکار تاکی
یا انه قرار کرده بودی؛ ☆ صبر دل بی قرار تاکي
فریاد ز روزکار هجران ☆ بیداد ز روزکار تاکی
من مست چو بلبلان محروم ☆ زان نرکس پر خمار تاکی
ای نور دو دیده نزاری ☆ تا چند ز انتظار تاکی

وله ایضا

دوستان رانبود قاعده بیزاری ☆ اکر از گردش ایام رسد آزاري

ترك طرف چمن و باغ صفا نتوانكرد ✡ هر كرا در رهش از هر كلي افتد خاري
كرچه عشاق همه كشته عشق اند ولي ✡ كشته عشق نباشد چه نزاري زاري

و لــه ايضــا

دو سه روز است كه ديدار بما ننمودي ✿ مرحبا شاد رسيدي وكرم فرمودي
چه خطا رفت وچه كرديم وچه كفتيم وچرا ✿ سر كراني بسرت كرچه غبار آلودي
درزندانم از ان روز كه رفتي بسته است ✿ تا بامروز كه باز آمدي و بكشودي
هر كه مقبول اياز است غلامي كردن ✿ نزد او به بود از سلطنت محمودي

و لــه ايضــا

عجب كه رغبت ديدار دوستان كردي ✡ قدم بكلبه ما رنجه ناكهان كردي
كدام خصم غباري ميان ما انكيخت ✡ كه پاي باز كرفتي و سر كران كردي
كدام باد ندانم بسوي مات افكند ✡ چه لطف بود كه با جان بيدلان كردي
بيا كه با تو بخلوت عتاب ها دارم ✡ كس اين كند كه تو با يار مهربان كردي؟

و له ايضاً

هر كه را دادند زان ميخانه مي ✿ دست هوشياري بشوي از كار وي
تا نيايد پيش برد نبال ما ✿ عقل بي تميز را كرديم پي
وعده طي [illegible] بر ما كذشت ✿ اين سجل را نيز بنموديم طي

راست باش وراست‌گو اینك صراط ❀ ای جزاي ما قیامت کو و کی
چون نزاري جرعه نوش خضر باش ❀ تا بدانی کیست میت کیست حی

وله ایضاً

مکسل نکارا پیوند یاري ❀ مکذار ما را تنها بزاري
باما مکن بس بي التفاتي ❀ سوی عزیزان منکر بخواری
تا یکدم ازمن خوش برنیاید ❀ هردم برنکي دستی برآری
ما آشنا ئیم از بد و فطرت ❀ با ما چرا تو بیکانه واری
دریاي عشقت بر اوج زد موج ❀ ما در میانه تو بر کناری
شاید که عمري بکذشت وهرکز ❀ نامم نکوئي یادم نیاري
دل رفت وجان شد اندر سر دل ❀ بی جان و بی دل مسکین نزاری

وله ایضاً

مرا اي یار ضایع میکذاري ❀ ترحم کن که آمد وقت یاری
طمع دارم ز چشم سرکرانت ❀ که کهکه غمزهٔ بر ما کماری
مرا کو می مده ساقی دکر بیش ❀ خرابم کرده چشمان خماري
نزاري بی تو یکدم بر نیارد ❀ کرم یاد آوری وکر نیاری

وله ایضاً

دوش آمد وگفت درچه کاری ❀ از دست شدي سرچه داری
سر پیش فکندم چند باشی ❀ مستغرق بحر شرمساري
در رشتهٔ خویشتن بستان ❀ جهل است امید رستکاري

خواهی که حیات بخش گردد ❀ هردم که زاندرون برآری
ای پیك عدم بگفتم آخر ❀ بگذر ز وجود خویش آری

وله ایضاً

نه قبول کرده بودی کز عهد برنگردی ❀ چه خلاف کردم آخر که خلاف عهد کردی
بکجا روم ز کویت بکه التجا نمایم ❀ که توام حیات جانی که توام دوای دردی

❀❀❀

آوازه درافتاد که تائب شدم از می ❀ بهتان صریح است من و توبه کجا کی
بیهوده مرا پند دهد واعظ مشفق ❀ او وعظ کند آری ومن نشنوم ازوی
هر کو نبود کشته بشمشیر ملامت ❀ هرگز بقیامت نه همانا که شود حی
مجنون زجی کرده برون رك چه تفاوت ❀ لیلیش درون رك و جان است نه درحی
درسوخته گیرد نه در افسرده دم عشق ❀ معهود بود روح شمال از نفس دی
آن در قدح ماست که میجست سکندر ❀ هر کس بسر گنج گدایان نبرد پی
ای یار بیا این حجب ازپیش بر انداز ❀ مارا بده از کوثر وحدت قدحی می
در عهد سخن نیست که تا حشر بماند ❀ برزال سخنهای نزاری اثر کی

تذکره هم از حکماء نامی بلدهٔ بیرجند مولانا عبدالعلی بیرجندی است که از مشاهیر حکمای شرق است جامع علوم معقول و منقول بوده و در علوم ریاضیه سر آمد علماء آن فن است وکتب او علی الخصوص شرح تذکرهٔ و شرح زیج از اصول کتب ریاضیه است ومطلوب جمله طبقات از مسلمین و مسیحیین وکتاب مسالك و ممالك در معرفت اقالیم وبلدان نیز از اوست ودر تاریخ اقالیم سبعه آورده

که از جهت معیشت اولاد خود هشتاد ساله تقویم استخراج فرموده وشرح احوال و اسامی مصنفات او مشروحاً در کتاب حبیب السیر مسطور است

دیگر مولانا فصیح الدین محمد نظامی است که در علم ریاضی وهیئت سرآمد حکمای بلند منزلت وشرحی برچغمینی نوشته چنانچه درتاریخ اقالیم مسطور است

و از طبقه عرفاء شمس الدین محمد ابن امین الدین که در تاریخ اقالیم مسطور است که ازمشایخ کبار واولیای روزگاربوده و در هرات بجوار رحمت الهی واصل گشته و این رباعی از او است

خلق خوش تو بهار وباغ تو بس است ❀ تسلیم ورضا چشم و چراغ تو بس است
ور انکه نعوذ بالله این وصف تو نیست ❀ محرومی این صفات داغ تو بس است

وجلال الدین شیخ یوسف کاتب که در قبرستان شرقي بیرجند مدفون است ودر تاریخ حسامی مسطور است که هر سه روز قرآني از فاتحه تا خاتمه کتابت میکرده وبزهد وانزوا بسر مي برده این چندبیت از او بیادگار است

چون مرغ روح از قفس تن جدا شود ❀ با ساکنان عالم قدس آشنا شود

از دوزخ و جود سلامت چه بگذرد ❀ شا یسته تفر ج دا ر البقا شو د
موری است حرص و پای بر او مال پیش ازان ❀ کاین مور مار گردد و مارا ژدها شو د
یوسف اگر چه نوح بماند هزار سال ❀ بعد از هزار سال نه آخر فنا شود

وازطبقهٔ شعراء صلاح ا لدین حسن رایس است در تاریخ اقالیم گوید از بزرگان ار باب فضیلت میز یست وکاه‌کاه شعر گفتن را علاوهٔ کمالات میگردانیده ازاوست

رخم هوای نگاری بخون خضاب کند ❀ که عالمی بسر غمزهٔ خراب کند
چه فتنه‌ها است دران نوك نازك مژگان ❀ که صد هزار دل از درد خون ناب کند
بلطف بارگ جانم کرشمهٔ خوش او ❀ همان کند که سر زخمه بارباب کند
چنان بدرد بنالم که زهره بر گردون ❀ بسان گندم بر تابه اضطرا ب کند

وبقائی بیرجندي در تاریخ اقالیم گوید بلطف طبع موصوف بوده ودر اشعارش معنی خاص بسیار است این غزل اوراست والحق نیکو گفته

بدور حسن تو پرسند اگر ز مردم راست ❀ ز صد هزار نگوید یکی دلم بر جاست
من از ترشح مژگان بدین قدر شادم ❀ که از فضای دلم هرچه رست مهر گیاست
شبي که ناله نکر دم فلك براه نرفت ❀ بلی فغان من این کاروان بجای د راست
بکشتگان ره عشق بي خبر مگذر ❀ که جسم اگر چه خموش است جانشان گویاست

وازطبقه فضلا مولا نا محمد بن حسام که نامش زیب

****

غالب تذکرها و در قصبه خوسف تختی باصفا و مقبرهٔ دلکشا دارد از دهقنت نان می خورده و از علم تفسیر و حدیث تدریس می کرده دیوان شعرش در شش هزار بیت موجود است در سنه ۸۷۳ وفات یافته در تاریخ اقالیم ازاو نقل کرده

دو شم بچمن وقت سحر که گذری بود ❀ دلتنك تر از شام غریبان سحری بود
هر ذره که چون سرمه مرا در نظر آمد ❀ برخاسته از دیده صاحب نظری بود
هر سرو دل آشوب که در چشم من آمد ❀ چون نیك بدیدم ز قد سیم بری بود
از طعم لب نوش دهاني اثری داشت ❀ هرشاخ دل آویز که اورا ثمري بود
در هر قدمی دیده عبرت بگشادم ❀ دیدم که بزیرقدمم فرق سري بود
ای غره بدین مسکن ده روزه خاکی ❀ بگذارکه پیش از تو مقام دگری بود
چاهی‌است جهان برگذر راه سلامت ❀ در چاه نیفتاد کسي کش بصری بود
ابناي زمان بین که چه بیغم پسرانند ❀ خود یاد نیارند که مارا پدري بود
از تیغ حوادث نتوانست گذر کرد ❀ جز انکه ز تسلیم بدستش سپري بود
از هرکه خبر جستم ازین راز نهانی ❀ فریاد که او نیز چو من بیخبری بود

وله ایضاً

گر برکشم ز سینه آتش گرفته آه ❀ آئینه فلك شود از دود ان سیاه
مویم سفید گشت و هنوزم زسر نرفت ❀ سوداي طرهٔ چو شب و چهرهٔ چو ماه
امروز نفس من همه کار تباه کرد ❀ ترسم که کار من هیه فردا بود تباه

در پیش ماعقوبت از پس ملامتاست ※ آري نکرده ایم پس و پیش ره نگا

وله ایضاً

دلا ازعالم کثرت گذر کن تا جهان بینی ※ قدم در کوی وحدت نه که خود در اد اما ن بیني
چرا تسلیم جان کردن تورا دشوار میآید ※ بده جان را بآسانی که یار دلستان بیني
توسازرحلت اکنون کن که در دست اختیاری هست ※ که تا که اختیار خود بدست دیگران بیني
مشو غره برعنائی رها کن زیب وزیبائي ※ که ناگه دیده بگشائی نه این بیني نه ان بینی
هم آخر در کفن روزی بخاك اندر فرو ریزد ※ تنی کو را بزیبائي لباس از پرنیان بیني
جهان داران با افسر پر یرو یا ن مه پیکر ※ کنون برخاکشان بگذر که مشتي استخوان بینی

خـــاتمـــة

بر حسب انکه منشأ و مدفن حکیم بلده بیرجند است مناسب انستکه شطري از جغرافیاي این شهر نکا شته آید پس بدانکه ازعلماء جغرافیای قدیم بسیاری متعرض ذکر این شرح شده اند از ان جمله یاقوت حموي در کتاب معجم البلدان و نسبت داده است بدان محدث حسین بن محمد بن احمد بن منازل بیرجندی و ادیب ابو عبدالله قاینی را که ادیب اصفهان بوده وگوید وي بعفة وصلاح موصوف بوده وباصمعی ثانی معروف و از مشاهیر خوش نویسان است وحمد الله مستوفي در ـ

کتاب نزهة القلوب کوید بیرجند قصبه ایست که در ان
زعفران بسیار حاصل اید واندکی غله ودیگر توابع دارد ودر
قوای ان انکور ومیوه ها باشد ونزاري شاعر ازان موضع است
و سید مجد الدین تلمیذ شیخ بهائی در کتاب زینة المجالس و
قاضي نورالله در مجالس المؤمنین که ذکر عبارات انها موجب
تطویل است واز متاخرین عارف شیروانی درکتاب بستان السیاحه
گوید ولایت قهستان ولایتی است مشتمل بر بلاد عظیمه و
قصبات قدیمه و نواحی دلکشا وقرای بهجت افزا که اکثر انها
ازاقلیم سویم وبعضی از اقلیم چهارم است آبش از قنوات وهوای
اکثر بلادش مسرت آیات است ومحدود است بولایت هرات
و سیستان و خراسان و بیابان لوط و شانزد بلوك دارد
من جمله دشت بیاض وزیرکوه قاین وبیرجند ومسیناء و
زباب فضل وکمال و اصحاب وجد وحال ازانجا ظهور نموده اند
وبیرجند قصبه ایست شهر مانند و دار الملك قهستان است
گویند قریب چهار هزار خانه دارد نواحی بسیار و مضافات در

****

اوست وآبش از کاریز و هوائی معدل و بگرمی مایل دارد مردمش
همه شیعی مذهب حاکمش از طائفه عرب است خالی از مردمی
نباشند نمد بیرجندی مشهور است وهم درمعجم البلدان است
که قهستان معنی ان موضع جبال است اما مشهور باین
اسم ان قهستانی است که مابین هرات و نیشابور واقع است
وکسانی که بقهستانی معروف اند منسوب بدان موضع اند و
مملکت قهستان بر دست عبدالله بن عامر درایام خلافت عثمان
در سنه ۲۹ هجری فتح شده وتمامت قرای ان الحال در دست
ملاحده است که از فرزندان حسن بن صباح اند و بیرجند
قصبه آنست

مؤلف گوید بیرجند از شهر های قدیم
خراسان است ودر فرهنگهای فارس برکند ضبط انست
وکند درلغة ماوراء النهر بمعنی مطلق شهراست وبرمعنی احد
الجانبین پس بنا بر این ممکن است وجه تسمیه کوچکی
شهر باشد وبنصف شهر ازجهت کوچکی نام بردار شده و

****

برخي را عقیده آنست که در اصل شپرن بوده چه در سابق ازمان قصبات وبلدان باسم باني اول خوانده میشده همچون قارن وکیو وسیوشان که در نواجی این شهر است و- کیف کان دراین عصر که ۱۳٤٤ هجري است و قرن بیستم میلادی از شهر هاي مشهور بلکه دویم شهر خراسان است و متجاوز از بیست هزار نفوس دارد ومقر حکومت کلیه قاینات و سیستان است ومرکز شرعي وعرفي وتجارتي یك قسمت عمدهٔ ازصفحه جنوب واقعشده وازان گاه که طریق تجارت ایران با هندوستان مفتوح شده تجارت این بلد اهمیتی پیدا کرده بواسطه دزداب که ابتدای راه آهن هندوستان استواز سایر بلاد باین شهر پرداخته اند تجارت عمده این نواحی تجارت غالی است اگر چه سابق نمد بوده وتجارت زعفرانش کما کان است و عمده منازل و عمارات شهر بر تلي واقع است که بشکل نیم دایره بیضی تشکیل شده ومواجهه آن در طرف جنوب کوه باغ ران واقع است و ران در زبان قدیم

فارس بمعني کو ه است و بواسطه انها ر و اشجار یکه در در هـاي
این کوه است باغرانش میگفتند و این کوه منظره بلد ه است و
باغا ت و ار اضي مزروعي درمیانه د شتي است در طر ف جنوب
که اتلا ل شهر بر ان تفوق دار د و زمینش خشك و هو ا یش به
ا عتدال نز د یك ا ست و از اقلیم چهـا ر م محسو ب ا ست
و عرضش از خط استوا سی و سه درجه نیم است و بعقیده‌اهل
هیئةو نجوم‌متعلق بکو کب مشتري اهالی بسلا مت نفسي و زکاء
موصوف اند و کلیه انها شیعه امامي مذهب و این شهر را مساجد
عدیده است که در انها نماز جماعت خوانده میشو د و دارای یك
مدرسه عتیق که در ان علوم عربیه و شرعیه تد ریس میگر د د ،
و مدار س جدید ه عدیده که د ر انها علو م عصر یه گفته میشو د
و از زمان سلا طین صفویه انارالله بر هانهم الي کنو ن حکومت
و فرمان روائی این حدود با خانواده امیریه است که اصلا
عرب و از طایفه خز یمی اند و در میان این طایفه امراء بزر گ
بهمرسیده اند و عده از علماي اعلام و خطبا و واعظین و ادبا و

ناطقین در این بلد اقامت دارند ما آنانیرا که دارای مرتبه استنباط و اجتهاد و در مسائل فقهیه صاحب فتوی اند ذکر میکنیم

حضرت حجة الاسلام آقاے

حاج شیخ محمد باقر مجتهد والد مؤلف از تلامذه مرحوم حجة الاسلام میرزا محمد حسن شیرازی است و فن حدیث را بر صاحب مستدرك الوسائل تلمذ کرده علاوه بر تصنیفات کثیره در فقه و اصول و کلام و تفسیر و حدیث کاهی بگفتن شعر در موعظه و عرفان مبادرت مینمایند و در شعر صافي تخلص میفرمایند این غزل از آن جمله است

نگار برقع نوري کشیده بر رویش ❀ که چشم غیر نبیند سیاهی مویش
صراح و ساغر و ساقي زخم او مستند ❀ خم و پیاله و یم جملگی نم از جویش
تمام سلسله از جسم و روح و نفس و عقول ❀ خطی است حاکي تاري ز موی گیسویش
ببوی کاکل او خاستم روم دیدم ❀ تمام عرصه گیتی معطر از بویش
ندیدم و نشنیدم که در ممالك چین ❀ کسی بود که کشد نقشهٔ ز ابرویش
تمام خوبی خوبان دلیل خوبی اوست ❀ که جان جمله جانان فدای نیرویش
زعرش و لوح گذشتم بلبله اسری ❀ ترقص همه دیدم بذکر یاهویش

بهر چمن که رسیدم جمال او دیدم ❊ عقول عالم علوي نشانی از خویش
بحیرتم که بهزد تبسم لب یار ❊ تمام نیست و هستم ز لطف دلجویش
طریق عشق و بسی بانگ غول پس هشدار ❊ براق سیر نگردد رمیده از کویش
حدیث عقل از انکس عجب بود صافی ❊ که کنده پرده هستی بزور بازویش

حضرت حجه الاسلام آقای حاج

شیخ محمد هادي مجتهد از تلامذه مرحوم حجة الاسلام میرزا محمد حسن شیرازي وآقاسید محمد اصفهاني اعلی الله مقامها است دیوان شعري مرتب دارند و بسیاري از اشعار ایشان مدون است انچه ذکر میشود برکي از ان بستان وبهاری ازان بهارستان است

بار میخواهم که تاکوی تو بار دیگر آیم ❊ بار تن بگذارم و این بار با بار سر آیم
ني غلط گفتم که بارتن بود سربار جانم ❊ تن گذارم جان فشانم بي سر و بی افسر آیم
دل بدست دلبر وسوداي دل دریاي صرصر ❊ دست دلبرچون ندارم پاي بوس صرصر آیم
نار طورت بی محابا سوخت مغز استخوانم ❊ ده اجازت تا بکویت با کفی خاکستر آیم
من نه آنم کز تو بتوان رشته جانم بریدن ❊ از دری گر رانیم باز از در دیگر در آیم
سوي کویت چون غباري سوي جویت چون حبابی ❊ سوي رویت چون حجاب وسوی مر چون چنبر آیم
ایکه خاکم را خزف کردی بنفخ نار قهرت ❊ نور لطفت کوکه دیگر باره همچون گوهر آیم
ار بخوانی ور برانی وربسوزی یابسازی ❊ گوی چوگان توام در پا فتم یا برسر آیم
من بخود هادي نیم خود نیستم جز نیست نامي ❊ هادی انگاهم که با او چون عرض با جوهر آیم

وله دام ظله

مرزبان بوستان آید همی ❀ یا بهار کامران آید همي
گوئیا نو روز فیروز از سفر ❀ بر بدیهیم کیان آید همی
یا فریدون از پی ضحاك دي ❀ با درفش کاویان آید همی
تا چه شد فرتوت کیهانرا که باز ❀ چون یکی رعنا جوان آید همی
تا کدامین عیسی فرخنده دم ❀ برگلستان ورد خوان آید همی
کین چنین از استخوانهاي درخت ❀ دمبدم آو ای جان آید همي
جویباران بین که گوئی کهکشان ❀ بر زمین دامن کشان آید همي
همچو مغ برروی آتش عندلیب ❀ بررخ گل زند خوان آید همي
سار چون زردشت بر پازند وزند ❀ پای کوب وکف زنان آید همی
سوی بوستان هودج اردي بهشت ❀ چون بهشت جاودان آید همی
فرو دین با زمردین دیباي نغز ❀ زیب بخش بوستان آید همی
نو عروس غنچه با هنجار ناز ❀ سوی حجله گلستان آید همي
صبحگاهان نقل شبنم شهد ناب ❀ نسترن را ارمغان آید همی
یارب این سرو است میبینم زدور ❀ سبز همچون آسمان آید همی
یا بدفع فتنه دجالیان ❀ مهدي آخر زمان آید همي
انکه بر درگاه اندر گاه فخر ❀ آسمانش آستان آید همی

ضیاء الملة والدین آقاے حاجي شیخ محمد حسین مجتهد دام ظله از تلامذه حضر تین آیتین

آقای آقا سید ابو الحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی دام ظلهما و از ان دو بزرگوار مجاز اند و از وقتیکه از عربستان مراجعت کرده اند شغل غالبي ایشان تدریس مباحث فقه و اصول است و از مصنفات ایشان علاوه بر فقهیه و اصولیه کتاب درالفواید است که کلمات بلاغت آیات حضرت سید الشهداء علیه السلام را جمع آوري نموده و از منشات ایشان کتاب نفحة الربیع است که بمنزله دیوان شعر ایشان است انچه مذکور میگردد ازان نفحات بهجت آیات است

دوش ازتاب رخش مجمره افروخته بود ❀ دانه خال سپند یکه دران سوخته بود
ما همان سوختگانیم که در محفل یار ❀ شمع و پروانه ز ماسوختن آموخته بود
پیرهن را ندرانیم که خیاط ازل ❀ خودقبائي است که برقامت ما دوخته بود
درشب وصل زبس چشم گهر ریزی کرد ❀ خرمنی رازگهر دامنم اندوخته بود
طوطی طبع ضیاء داشت حدیثی زلبت ❀ این حدیث شکرین را زکه آموخته بود

و له ایضاً

قسم بدان سر زلفي که دود آه در اواست ❀ هزار آه مسلمان بی گناه در او است
که گر برانیم از در و گر بسوزانی ❀ بجز در تو ندانم دری که راه در اوست
هزار خشم گر از چشم بیتمت نرود ❀ زدل امید نگاهی که گاه گاه در اوست

تورا درازي زلف است سال وحلقه چوماه ❀ بنازم انسر زلفی که سال و ماه دراواست
رسید عشرت نوروز و فر فروردین ❀ خوش ان شمیم نسیمی که صبحگاه دراواست
وزیدباد صبا مشك بوي و روح فزا ❀ مگر که خلق علي شاه دین پناه دراواست
رسیده یا که بر اطراف چادری که بحشر ❀ امید رحمت خلقان روسیاه دراواست
خجسته زهرهٔ زهرا که هستي آئینه ❀ ز پاي تا بسرو جلوه الله دراواست
زممکنات بواجب کس اشتباهي نیست ❀ بغیر عصمت کبری که اشتباه دراواست
گواه عصمت او انما یرید الله ❀ نه بس همین همه‌قرآن بگوگواه دراوست
گرم شفاعت او شد نصیب باکم نیست ❀ زنامهٔ که‌زحد بیش تر گناه دراوست
هوار مرتبه بهتر شمارمش ز ثواب ❀ من ان گناه که لطف توعذرخواه دراوست
برو بسوز توای خارجی که دراین کري ❀ تورا نه بار و ضیا کسب بارگاه دراوست

وله ایضاً

ندیده بردهٔ ازجا دل رمیدهٔ من را ❀ چنانکه حسن پیمبر دل اویس قرن را
بیاد روي تو خوردیم بادهٔ که زمستي ❀ نمیکنیم تفاوت عراق و شام و یمن را
حدیث تو بلطافت لبت بحسن عبارت ❀ شکست رونق بازارعندلیب و چمن را
دلا مجوی زدل مردگان حیات و نشاطي ❀ خدا نداده بهر شوره زار درعدن را
حدیث حسن تو گفتن چسود در برزاهد ❀ مشام وی چه ستاید شمیم مشك ختن را
غزل سرائی شیخ ضیاء ولطف خدا بین ❀ چه قدر نازك و شیوا ادا نموده سخن را

وله ایضاً

زاهد ار جام گرفت این همه مستیش نبود ❀ میل صحبت همه با مردم عامیش نبود
دوش در محفل یاران سخن از زلف تو رفت ❀ قصهٔ بود دراز اکه تمامیش نبود

اصابیر افروخت بگلشن گل و بلبل میگفت ❀ حیف وصد حیف که اینجلوه مدامیش نبود
چون ضیا هرکه سبق یافتی ازدفتر عشق ❀ حاجت خوندن اسفار کلامیش نبود

رباعیه

در مرتبه ازبهیمه کان کم باشی ❀ بااین همه خواهي که مکرم باشي
آدم شدن آموز که پیش تو ملك ❀ صد سجده کند اگر که آدم باشی
خوشا برجند و وضع دلپسندش ❀ مباد از گردش دوران گزندش
نسیم باغ را ن عنبر شمیم است ❀ مگر با مشك تر مي پرورندش
کمال وعقل وجود وفضل ودانش ❀ بخواه از مردم همت بلندش
عجایب نقشهٔ شهری کشیده ❀ هزاران آفرین بر نقش بندش
بیا جو بوی حکمت از نزاري ❀ که خواهي یافت از قبر بلندش
هران صاحب دلي کامد دراینشهر ❀ به آسانی بتان دل مي برندش
ز خوبان اروپا هر که دم زد ❀ ز مژگان تیر باران میکنندش
دل و جانم به یغما دلبري برد ❀ به چشم مست ولعل نوشخندش
نمودی صید او مرغ دلم را ❀ بدام زلف و گیسوی کمندش
چشد تا کی ضیاء از هجر تلخي ❀ نیابد نوش لب هاي چه قندش

و له ایضاً

کجاست دیده تماشای نورغیب کند ❀ دمي که موسي مادست سوي جیب کند
ز سلسبیل بهشتی بیا بنوش و ببین ❀ که سینه پاك زهر شك و ریب کند
فرشتگان مقرب بدر شود مانوس ❀ دلي که خوی بیاد تو پاك جیب کند
هرانکه خضر طریقت مصاحبي دارد ❀ رسد بکعبه سفیهش اگرچه عیب کند

مطبعه «نور» مشهد